

با شاعران امروز

لوطی کُشی

«محمدرضا طاهری» از شاعران جوان ساکن تهران است که در قالب های سنتی به ویژه غزل شعر می سراید. تا کنون از وی سه مجموعه شعر؛ «ارامگاه ادبی»، «سرفه های گرامافون» و «لوطی کُشی» در دسترس دوستداران شعر قرار گرفته است.



(۱) تنهایی من تاول بدخیم بزرگی است بیرون زده از پوست خشک لحظاتم زخمی که چنان ریشه دوانده ست که گویی خون می خورد از زُرف ترین لایه ذاتم من حادثه ای تلخ و غمبار که رخ داد در یک شب توفانی و داغ از دهه شصت حالا که از آن شب سه دهه می گذرد، شهر در رنج و هراس است هنوز از تبعات هرگز دلم از عشق نشد زنده و هرگز چیزی ز دوامم ننوشتند به عالم پیشانی من سنگ مزاری است که بر آن ثبت است از آن اول تاریخ وفاتم ای دخترکان گل و آئینه و خورشید دل بر من دلمرده مصلوب نبندید من میوه ای از شاخه خشکیده مرگم جاری است دم مرگ در اندام حیاتم تنهایی من سهم من از اصل خودم بود گم کرده ام امروز خود واقعی ام را شاید هم از این روست که این تاول بدخیم بیرون زده از سطر به سطر صفحاتم

(۲) آمد به روی صحنه و چرخ زد، تا بازناب وضع جهان باشد بازیگری که مثل جهان می خواست در بی ثباتی و دوران باشد شماطه مقید یک «ساعت»، او را به یاد عاقبتش انداخت آن دم که در شمال یک آونگ، یادآور زوال زمان باشد وقتی جنون به جان دلش افتاد، خود را جدا ز کار جهان می خواست پس کور کرد پنجره ها را تا هر چار فصل خانه خزان باشد دست از تمام مشغله ها برداشت، دستی به دور گردن مرگ انداخت رگ را به تیغ تشنه تعارف کرد، تا زندگی پر از هیجان باشد خود را که ناگزیر به دار آویخت، سقف و ستون صحنه به رویش ریخت بازیگری که پرده آخر را، تصمیم داشت در نوسان باشد

(۳) شعر من بافه های ذهنم نیست، زخم هایم زبان درآوردند آه مستانه ام که بالا رفت، بساده از آسمان شب بارید مردم بسته چتر وا کردند، عاشقان استکان درآوردند می نویسم، اگر چه می دانم، شعرها نانوشته ناب ترند حرف های دلم تباه شدند، تا سر از این دهان درآوردند خواستم با سکوت و دم نزنم، حرمت دوستی نگه دارم دشمنان زیرکانه از ذهنم، شکوه از دوستان درآوردند دشمنی های دوستان این سو، دوستی های دشمنان آن سو دوستان دشنه در دلم کردند، دشمنان داستان درآوردند زیر آوار درد های خودم مدتی مرده بودم اما باز دست های تو از دل آوار جسدی نیمه جان درآوردند

نگاهی به دفتر شعر «آدمها با مرگ شاعر می شوند» از معصومه درفشیان

شاعری شجاع



صاحب دفتر شعر «آدمها با مرگ شاعر می شوند»

تغزل با رنگ و عطری اروتیک و خود «شعر»، همگی در بستری نوستالژیک، تاریخ مدارانه، تاریخ نگرانسه و گاه حتی تاریخ نگارانسه، درونمایه های اصلی اشعار «معصومه درفشیان» را تشکیل می دهد.

از درخت، پایین آمد/ به غار پناه برد/ به شهر.../ و قرن هاست/ تنها/ به درخت فکر می کند.

تاریخ، انگار از دلمشغولی های اصلی شاعر است و به همین دلیل از شخصیت های تاریخی و حتی اسطوره های در شعرهای او به وفور یافت می شود. از آدم و حوا و فرزندان شان، تا زلیخا و اسکندر و چنگیز و مشروطه خواهان دوران قاجاری با حضور خود به فضای شعرها حال و هوایی بخشیده اند که اتفاقاً با همان ساختار متکی بر تداعی شعرهای او به نوعی هارمونی می رسد.

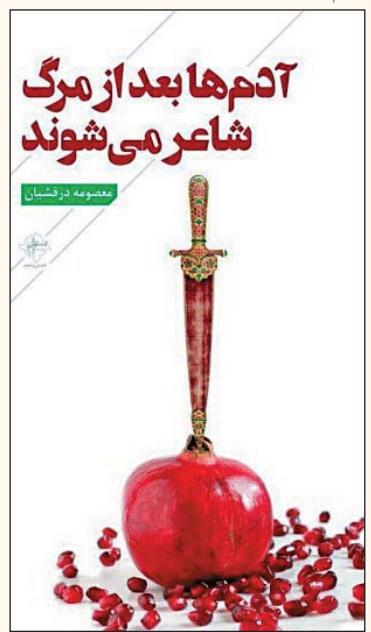
در این بین، آنچه مهم است، حضور راوی به عنوان شخصیتی غالباً حاضر در شعرهاست. شخصیتی که در پایان مجموعه، قابل ترسیم و تحلیل است. زنی روشنفکر، شاعر، اجتماعی و در عین حال درگیر با روزمرگی های هر زن خانه دار دیگر، با اطلاعاتی قابل تأمل در تاریخ و رویدادها و شخصیت هایش که دغدغه هایش را جنگ و مرگ و عشق تشکیل می دهد. در واقع شعرها تکه هایی پراکنده از یک زندگی و یک شخصیت متفکرند که در نهایت پازلی را تکمیل می کنند به نام «راوی».

بخش انتهایی مجموعه با شعرهای کوتاهی مزین گردیده است که نشان دهنده تسلط شاعر بر کوتاه سرایی و توانایی او در ساده نویسی است. با این حال تمایل اصلی «معصومه درفشیان» بلند نویسی و پیچیده سرایی است که چنانچه گفته شد با روند کلی شعر این سالها سازگاری ندارد. این مقوله می تواند او را به عنوان شاعری شجاع معرفی نماید که از شنا برخلاف جریان رودخانه شعر روزگارش باکی ندارد.

شاعر ار چه باک؟ او دل و اندیشه خود را می سراید در هر ساختار و فرمی که خود شعر بخواند و پیش آورد.

شغل دوم مرگ، شاعری است/ قبرنوشته ها را بخوان/ دیدی؟/ آدمها با مرگ/ شاعر می شوند.

می کشد/ دست هایت را به اطلس می کشی/ زمین پر می کشد/ دست هایت را به آسمان.../ رحم کن/ از تمام جهان/ تنها/ یک آسمان مانده/ به تنهایی خدا رحم کن البته باز هم رگه هایی از تداعی های آزاد در این شعر نیز رخ نشان می دهد. و گاهی نیز فرم شعر با حرکتی به عقب یا جلو در زمان (از ابتدای خلقت تا آینده های دور) شکل می گیرد. حرکتی خطی که معمولاً فاقد به هم ریختگی یا گسست است:



تنهایی/ روی دیوارهای غار، نقش می کشد/ تنهایی/ به گوشه های اتاق، تکیه می دهد/ تنهایی/ عکس های غریبه را، لایسک می زند/ تنهایی/ همیشه بیشتر از ما/ زندگی می کند این فرمها البته گاه به راحتی قابل تشخیص و دنبال کردن نیستند؛ چرا که درگیری زمانها و مناطق گوناگون تاریخ با و در کنار یکدیگر موجب پیچیدگی ساختاری بعضی از آثار می شود و بلند بودن شعرها نیز با اطناب طبیعی شان بر بغرنج بودن آنها اضافه می نماید. مرگ، جنگ، تنهایی انسان مدرن، عشق و

شعر با تحیل که در صور خیال به منصف ظهور می رسد، خلق می شود و با بازی های زبانی و تکنیک های بیانی درخشش می یابد، اما با اندیشه است که غنی می گردد. گاه اندیشه در شعر تزییق می شود که نتیجه اش شعار است، اما گاه اندیشه در تار و پود خیال شاعرانه و شگردهای زبانی و بیانی اش گره خورده و با آن یگانه شده است. این جاست که شعر ترجمه ناپذیر می شود و نمی توان اندیشه متن را جدا از زبان و بیانش تخفیف داد و روی کاغذ آورد. «آدمها با مرگ شاعر می شوند» عنوان مجموعه ای از اشعار معصومه درفشیان است و به تازگی از سوی انتشارات «فصل پنجم» منتشر شده است. شعرهای «معصومه درفشیان» هرگز بی اعتنا به فرم نیست اما در عین حال تمامیت خود را در فرم جستجو نمی کند. اندیشه ای زرف و انسان گرایانه که البته به احساسات گرای و سانی مانتالیسم آلوده نمی شود. پشتیبان فرم شعر اوست. «درفشیان» تلاش می کند متنی در گرائیگاه شکل و محتوا بیافریند. در همین راستا، شعرهای «درفشیان» برخلاف جریان رایج شعر امروز یک فاصله منطقی از کوتاه نویسی و ساده سرایی می گیرد.

فرم در این آثار به شیوه های مختلف به اجرا درمی آید. گاه براساس ساختاری شکل گرفته از تداعی های سنجیده:

من، مادری هستم/ که کودکش را/ نمی خواهد/ هر روز، شیرخشک اش را/ می نوشم/ هر شب، در گهواره اش/ می خوابم/ با صدای گریه اش، به خواب می روم/ خواب او را به تداعی فضایی دیگر دچار می کند و به شعر فرم می بخشد:

و خواب می بینم/ خواب/ خواب/ خواب/ سرزمینی/ که مردمش را/ نمی خواهد/ هر روز، شیر مرده اش را/ می نوشد/ هر شب، زیر سقفشان/ می خوابد/ با صدای ناله هایشان، به خواب می رود و در انتها با رجعت به مضمون ابتدایی شعر، فرمی دایره ای هم به شعر می بخشد:

و خواب می بیند/ خواب/ خواب/ خواب/ مادری که.../ و گاه روایتی شاعرانه منشا فرم می شود: دست هایت را به تنم می کشی/ من پر

آسمانها بی کلاغ نیستند

تابلوهایی هستند که گاه ساحل می شوند و اسبها در آن می دوند گاه رودخانه می شوند و ماهیها در آن شنا می کنند و گاهی قویی شبیه یک زن که تنهائی اش را به دریاچه می برد

در نشست مذکورکه با حضور مریم ذوالفقاری و جمعی از شاعران و اعضای کانون ادبی برگزار شد، شعرخوانی و نقد کارگاهی شعر نیز انجام گرفت. در پایان این گزارش کوتاه، شنعری از مجموعه «آسمان خانه من است» را باهم می خوانیم:

کانون ادبی بهمین در ادامه جلسات هفتگی شعرخوانی و نقد شعر و کتاب، به بررسی کتاب «آسمان خانه من است» اثر «مریم ذوالفقاری» پرداخت.

این جلسه روز چهارشنبه، با کارشناسی «اصغر علی کریمی» و اجرای «بهرام ابراهیمی» در تالار مبارک فرهنگسرای بهمین برگزار شد و استاد هرمز علیپور و دکتر سید وحید ضیایی در آن به بررسی و نقد این مجموعه پرداختند. «الهه کاشانی» دبیر کانون ادبی بهمین، ضمن اعلام خبر فوق، تصریح کرد که این کتاب، سومین اثر مریم ذوالفقاری است که در ۸۰ صفحه و در قطع جیبی به تازگی توسط انتشارات آشیان به چاپ رسیده است.

دکتر وحید ضیایی در این نشست سخنان خود را به دو بخش مجزا تقسیم کرده و به طور مفصل به بررسی المان های معنایی و ویژگی های سبکی شاعر در این مجموعه پرداخت.

استاد هرمز علیپور نیز ضمن بیان برخی تجربه ها و ادراکات شاعری خود در طول نیم قرن فعالیت ادبی، در خصوص ویژگی ها و جایگاه شعر مریم ذوالفقاری سخنرانی کرد.

